گفت‌وگوی محمدرضا سرکارآرانی با عبدالحسین وهاب‌زاده

مدرسه طبیعت، نقد طبیعت مدرسه

مدرسه طبیعت پدیده نوظهوری در جامعه ماست و ریشه در ایده انسان طبیعی، نگاه به طبیعت و اندیشه‌های تربیتی با رویکرد توجه ویژه به دوران کودکی دارد. گفت‌وگوی محمدرضا سرکارآرانی با عبدالحسین وهاب‌زاده برای نشر در کتاب تازه او «امپراتوری کودکی»، فرصتی است برای تأمل در ایده مدرسه طبیعت به‌مثابه نقد طبیعت مدرسه رسمی و یافتن راهی برای بازاندیشی در ایده انسان طبیعی در مواجهه با انسان اجتماعی. وهاب‌زاده در این گفت‌وگو از تعابیری همچون «هادی طبیعی» و «وحشی نجیب» سخن به میان می‌آورد و مرز انسان طبیعی و انسان اجتماعی را با واژه «اهلی‌سازی» جدا می‌کند. آقای وهاب‌زاده اهلی‌کردن را ناگزیر می‌داند؛ کاری که از عهده طبیعت ساخته نیست و وظیفه آن بر دوش جامعه بشری و نهادهای اجتماعی مدرن است. او در این گفت‌وگو از دوران کودکی و نوجوانی خود می‌گوید و از بازی‌های ساده و ارتباط عمیق با محیط اطرافش. او اشاره می‌کند چگونه این تجربه‌ها به شکل‌گیری شخصیت او کمک کرده و روایت‌های رسمی را واکاوی و مبنای فکری و فلسفی خویش در باره کودکی و در نهایت مدرسه طبیعت را بنا کرده است. وهاب‌زاده از دغدغه‌های مانند حفظ زیست‌بوم و طبیعت آغاز شده، ولی در نهایت به نقد «کودکی ربوده‌شده کودکانمان» رسیده است؛ مسیری که برای ایشان و همراهانشان بی‌چالش نبوده است. گفت‌وگوی سرکارآرانی با وهاب‌زاده بر راه‌های برگرداندن کودکی به کودکان این سرزمین متمرکز است.

جناب آقای وهاب‌زاده، آخرین باری که کتاب امیل روسو را خواندید، چه زمانی بود؟

سال گذشته برای بار دوم آن را خواندم؛ چون دلم می‌خواست یک بار دیگر با نگاه روسو به آموزش و مدرسه و یادگیری کودکان نگاه کنم. قبلا آن را در دوره دانشجویی خوانده بودم، ولی بعد از آن، دیگر فرصت مطالعه آن را نداشتم. حقیقت این است که ما خیلی کار بزرگی نکرده‌ایم و خیلی از این حرف‌ها را قبلا او گفته است.

آیا تفاوتی هم در خوانش امیل روسو در دوران دانشجویی و مطالعه آن در سال گذشته بود؟

آنچه روسو می‌گوید، براساس غریزه است و اصلا مبتنی بر یافته‌های علمی امروزی نیست. امروزه، دنیای جدیدی را از کودک می‌شناسیم که از زیست‌شناسی انسان گرفته شده و مبتنی بر علم است، به‌ویژه بعد از دهه ۸۰ میلادی و بعد از اینکه ویلسون کتاب بایوفیلیا را منتشر کرد. بعد از آن نیز دیگران سعی کردند بایوفیلیا را بسط دهند. بخشی از بایوفیلیا به زیست‌شناسی کودک برمی‌گردد؛ اینکه کودک چه گرایش‌های مثبت و منفی به عناصر طبیعت دارد. از آن زمان به بعد، ما با فورانی از دانش روبه‌رو هستیم که از زیست‌شناسی انسان و زیست‌شناسی کودک می‌گوید. این یافته‌ها در دوره روسو نبود و بعدها آمد.

منظور از بعدها؟

ویلسون می‌گوید برای اینکه ما بتوانیم در زیستگاهی زندگی کنیم، بایستی از خطرات و امکانات آنجا باخبر باشیم. وقتی میلیون‌ها سال است که در زیستگاهی زندگی می‌کنیم، به چیزهای بد آن گرایش منفی و به جنبه‌های خوب آن گرایش مثبت داریم؛ مثلا ما از ارتفاع می‌ترسیم، چون ارتفاعی مانند کوه برای ما احتمال پرت‌شدن را تداعی می‌کند یا مثلا از تنداب و توفان می‌ترسیم یا از منظره گل و گیاه خوشمان می‌آید. اما از زیستگاه انبوه درخت یا یک جنگل اصلا خوشمان نمی‌آید. برای مثال، اگر یک روز تعطیل بخواهیم جایی برای تفریح انتخاب کنیم، ما منظره‌ای را که سرسبز است و درختانی با فاصله در آنجاست و چشم‌اندازی از آب دارد را ترجیح می‌دهیم. این همان چیزی است که اجداد ما نیز آن را ترجیح می‌دادند. هنوز هم زمانی که می‌خواهیم بوستانی را بسازیم، براساس همان الگو می‌سازیم. قصرهای پادشاهان هم در چنین فضاهایی ساخته می‌شدند. معابد نیز در چنین جاهایی هستند. به هر شکل ویلسون می‌گفت ما گرایش‌های مثبت و منفی گنگی داریم که کاملا در ژنتیک ما نهادینه نیستند، ولی وقتی به دنیا می‌آییم، در تعامل با طبیعت آرام‌آرام شکل خود را پیدا می‌کنند.

پیام‌های امیل روسو را چقدر جدی گرفتید؟

در دوران دانشجویی، من خیلی سرسری از پیام‌های روسو گذشته بودم، ولی الان می‌بینم او نگاهی را که من به کودک دارم، چقدر زیبا ترویج کرده است. خب، شگفت‌آور است که او همه آن حرف‌ها را به غریزه می‌گوید. به نظر او این موجود (کودک) آموزش‌پذیر نیست و هر آنچه لازم داشته باشد، خودبه‌خود یاد می‌گیرد. البته نظرات او در مورد اینکه کودک لوحی سفید است و اینکه جامعه اولیه «وحشی نجیب» خوانده شود که به طبیعت و دیگران آسیبی نمی‌زده است، اصلا با یافته‌های علمی مطابقت ندارد و پذیرفته‌شده نیست.

شما بر این باورید که کودک آموزش‌پذیر نیست؟

به‌هیچ‌وجه آموزش‌پذیر نیست.

پس بدون آموزش چه بر سر یادگیری می‌آید؟

به نظر من نه‌تنها ما، که حتی غربی‌ها نیز بین آموزش و یادگیری خلط کرده‌اند. اگر به فرهنگ لغت نگاه کنید، متوجه می‌شوید که آنها هم بین آموزش و یادگیری تفکیکی صورت نداده‌اند، در حالی که یادگیری اتفاقی است که درون کودک رخ می‌دهد و انگیزه‌ای درونی دارد و آموزش چیزی است که از بیرون به کودک داده می‌شود و لزوما ممکن است کودک برای به‌دست‌آوردن آن انگیزه‌ای نداشته باشد. بنابراین درست است که آموزش معبری برای یادگیری است، ولی معابر دیگری هم برای یادگیری وجود دارد؛ مثلا کودک از والدین خود و از بزرگ‌ترها الگوبرداری می‌کند یا از تجربه بچه‌های دیگر درس می‌گیرد و آن را به کار می‌برد. او حتی از تجربه خودش در حین بازی استفاده می‌کند. آموزش هم یکی از این معبرهاست. آموزش می‌تواند به یادگیری منجر شود، ولی می‌تواند به اشمئزاز هم ختم شود. این بیزاری را امروزه در آموزش رسمی در جهان می‌بینیم.

کودک از منظر شما خودیادگیرنده است. چه ویژگی‌های دیگری می‌توانید برای کودک بیان کنید؟

یکی دیگر از ویژگی‌های کودک این است که شیفته و دیوانه بازی است. در جریان بازی است که او تجربه‌های متعددی را از خودش، طبیعت و دیگران به دست می‌آورد. این تجربه‌ها به شکل یادگیری در او ادغام می‌شود. درست است که این موارد در کودک جنبه شناختی ندارد و بیشتر جنبه عاطفی و احساسی دارد، ولی رد و اثری از خود به جا می‌گذارد که بعد از دوران کودکی، وقتی که او آموزش را شروع می‌کند، کتاب می‌خواند، کلاس می‌رود، سخنرانی گوش می‌دهد و فیلم می‌بیند، آنچه به شکل عاطفی و احساسی در او شکل گرفته بود، به سمتش بازمی‌گردد.

یعنی آنچه در کودکی برای او رخ می‌دهد، مشابه یک مسیریاب است.

بله. مشابه مسیریابی است که به او می‌گوید کجا و به دنبال چه چیزهایی برو؛ مثلا کودکی که در کودکی اصلا به محیط طبیعی برده نشده است، وقتی بزرگ می‌شود، از محیط طبیعی خواهد ترسید و اصلا حاضر نیست به طبیعت برود. بنابراین خودبه‌خود بخش عمده‌ای از آنچه ممکن است به شناخت جهان منجر شود، در این کودک کور است و باز نمی‌شود. او در اصل از طبیعت می‌ترسد.

بازی آزاد در محیط طبیعی با بازی‌هایی که ساختارمند و هدف‌دار هستند، متفاوت است؟

بله. منظور من از بازی چیزی است که ساختار ندارد و خود کودک به آن ساختار می‌دهد؛ مثل زمانی که بچه‌ها فوتبال بازی می‌کنند و قوانینش را هم خودشان می‌نویسند. علاوه بر آن، بازی مدنظر من لزوما نیازی به ابزار ندارد. تصور کنید کودک پنج‌ساله‌ای شاخه سروی را گرفته و با این شاخه دور درخت در حال چرخیدن است. این بچه با پرش این شاخه را گرفته است و می‌چرخد و بازی می‌کند. هر زمان که به سمت تنه درخت می‌آید، پای خود را به آن می‌زند که به آن برخورد نکند و دور آن می‌چرخد و هر وقت هم که می‌خواهد به تنه درخت نزدیک شود، پیچ‌وتابی به بدن خود می‌دهد و خود را به درخت نزدیک می‌کند. این کودک مدت‌ها با این درخت سرگرم است. این کار نوعی بازی و این مدرسه، مدرسه طبیعت است و هیچ ابزاری در آن به غیر از اجزای طبیعت نیست. کودک با این ابزار خودش را مشغول می‌کند و هیچ‌کس هم به او آموزش نداده است.

یعنی این طبیعت هادی وهاب‌زاده همان هادی طبیعی روسو است.

اصطلاح عجیبی در ژان‌ژاک روسو هست و آن عبارت «وحشی نجیب» است. ما امروزه وحشی نجیب به آن معنایی که مدنظر روسو بود، نداریم. این وحشی درون خود و داخل اجتماع خود نجیب بود، ولی بیرون از آن و در برابر اجتماع مجاور بسیار خشن بود. برای مثال، اولین باری که هواپیمایی از نیوکالدون بلند می‌شود و به سمت اروپا می‌رود، یکی از رهبران قبایل سوار بر آن بوده است. این رهبر می‌خواهد هواپیما از بالای سر قبیله‌ای خاص رد شود. وقتی علت را از او سؤال می‌کنند، می‌گوید: «می‌خواهم سنگی از این بالا به آنها بزنم». چرا او چنین خواسته‌ای دارد؟ برای اینکه وقتی آنها با یکدیگر دعوا می‌کردند و یکدیگر را می‌کشتند، نجیب نبودند. اجتماع آنها مربوط به خانواده خودشان و نسبت‌های ژنتیکی‌شان بود و بنا بر همین نسبت‌ها با یکدیگر رفتار متفاوتی داشتند، ولی در برابر دیگران کاملا بی‌رحم بودند.

بنابراین یادگیری رحم به دیگری بنیاد تربیت و رشد آدمی است. پرورش انسان اجتماعی در جاهایی حالت‌های این‌چنینی انسان طبیعی را مهار می‌کند. این هماهنگی در امیل روسو گم است. این تعادل را شما چگونه پیدا و توصیف می‌کنید؟

امیل روسو بیشتر می‌خواهد ما را به اصل خودمان برگرداند. من فکر می‌کنم روند فرهنگ‌سازی و همه نهادهایی که ما ساخته‌ایم، به این منظور است که نوعی «اهلی‌سازی» انجام دهد.

یعنی پرورش اجتماعی. شما علی‌رغم اینکه بازی و طبیعت را هادی طبیعی انسان می‌دانید، می‌پذیرید که اهلی‌کردن کار طبیعت نیست؟

من اهلی‌کردن را ناگزیر می‌بینم. ما نمی‌توانستیم در جمعیتی که ۱۰ میلیون نفر بودند، با هم زندگی کنیم. مثلا هر بار که ما رانندگی می‌کنیم و شخصی جلوی ما می‌پیچد، درون ما چه اتفاقی می‌افتد و ما درون خود چه می‌گوییم؟ آنچه عمیقا در ما اتفاق می‌افتد و خواسته درونی ماست، این است که ای‌کاش او بمیرد یا او نباشد یا مثلا اگر تاکسی ما را سوار نکند، آرزو می‌کنیم ۱۰ متر بعد داخل چاله‌ای بیفتد؛ یعنی ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم غریبه‌ای را مانند فردی که از خودمان است ببینیم و او را ببخشیم و همه‌چیز او را از خود بدانیم یا مثلا همان‌گونه که گناه و کار اشتباه فرزند خود را می‌بخشیم، غریبه‌ای را نیز ببخشیم.

جان کلام این است که این اهلی‌شدن یا اهلی‌کردن کار طبیعت نیست و لازم است جای دیگری اتفاق بیفتد؛ درست است؟

بله، کار طبیعت نیست. کار جامعه بشری است و بشر آن را به ضرورت ابداع کرده است. وقتی ما از اجتماعی ۱۵۰ تا ۲۰۰نفری فراتر رفتیم، دیگر امکان اینکه همه را بشناسیم وجود نداشت. باید راه دیگری پیش می‌گرفتیم. راه دیگرمان این بود که نهادهایی بسازیم و در آن نهادها بگوییم که آدم‌ها باید چگونه با یکدیگر رفتار کنند و حقوق آنها چیست.

و این یعنی اهلی‌کردن! حالا بفرمایید مرز انسان طبیعی و انسان اجتماعی را کجا می‌دانید؟

وقتی قرار است در شهری با ۱۰ میلیون جمعیت زندگی کنیم، به تبع بایستی خیلی کارها را هم انجام دهیم. اولین کار این است که باید تمام علامت‌هایی (سیگنال‌هایی) را که به دیگران می‌دادیم، حذف کنیم؛ مثلا ما باید بوی تن خود را زائل کنیم تا کسی آن را نشنود. این علامتی بود که از طریق آن می‌توانستیم جنس مخالف را جذب کنیم. ما همچنین باید تن خود را بپوشانیم و نباید محرکی برای جنس مخالف شویم. ما نباید جنس مخالف را هر زمان که میل داشتیم تصاحب کنیم. از این‌رو، ما نهادهایی را به وجود آوردیم که بتوانند این موارد را در ما کنترل کند. چاره‌ای جز این نبود. اگر ما جمعیت‌های عظیم چندمیلیونی را کنار هم نمی‌گذاشتیم و اجتماع‌های چهار هزار نفری یا پنج هزار نفری می‌ساختیم، به این اندازه اهلی‌سازی نیاز نبود، ولی به ضرورت مجبور شدیم به این سمت بیاییم.

قرارداد اجتماعی روسو این بحث را گشوده است. اجازه بدهید روسو را وانهیم و از شما بگوییم. در میانه این ناچاری و پس از ۳۰ سال تجربه و تدریس در دانشگاه، یکباره سراغ کودکان آمدید. به گفته خودتان، این تغییر رویکرد نخست برای حفظ زیست‌بوم و حفاظت طبیعت و محیط طبیعی بوده است؛ همین‌طور است؟

بله. من دیدم دانشجو دیگر علاقه‌ای به طبیعت و محیط زیست از خود نشان نمی‌دهد. اوایل فکر می‌کردم مسبب آن آزمون سراسری است. اگر خاطرتان باشد در زمان ما، برای اینکه به دانشگاه برویم، هر دانشگاه و هر دانشکده‌ای خودش آزمونی داشت؛ مثلا من دوست داشتم رشته کشاورزی بخوانم. در مشهد و خراسان دانشکده کشاورزی نبود. باید دانشکده‌ای را پیدا می‌کردم که این رشته را داشت و آزمون می‌دادم؛ اما الان اوضاع تغییر کرده است و بچه‌ها طبق علاقه‌شان انتخاب نمی‌کنند، بلکه طبق گزینه‌هایی که جلوی آنها قرار می‌گیرد، انتخاب رشته می‌کنند.

و به این ترتیب به دوره کودکی رسیدید. شما در ابتدای راه، بچه‌ها را برای حفظ طبیعت می‌خواستید ولی در میانه راه به طبیعت برای بچه‌ها رسیدید. چه زمانی جای این دو عوض شد؟

اول اینکه من به عنوان یک بوم‌شناس همیشه باید این موضوع مدنظرم می‌بود و به آن توجه می‌کردم که هر موجودی باید زیستگاهی داشته باشد. هر موجود زیستگاه خود را در کودکی می‌شناسد و وقتی بزرگ می‌شود از آن بهره‌برداری می‌کند. آیا وقتی همه جانوران زیستگاهی دارند و آن را می‌شناسند، انسان زیستگاهی ندارد و اگر دارد، آیا نباید زیستگاه خود را بشناسد. اگر چنین است، این انسان کودکی خود را در کجا می‌گذراند و چگونه باید زیستگاهش را بشناسد؟ مسلما کلاس درس زیستگاه او نیست. پس این زیستگاه کجاست؟ این نگاه راهنمایی بود که به من کمک کرد. راهنمای دیگر من کار خانم «ادیت کاپ» بود. من با کار ایشان در دانشکده و در دوره فوق‌لیسانس آشنا بودم. ادیت‌کاپ ۳۰۰ آدم برجسته را در دنیا انتخاب و زندگی‌نامه‌های این افراد را بررسی کرده بود. این بررسی نشان می‌داد هیچ‌کدام از این افراد نیستند که کودکی پروپیمانی نداشته باشند.

نکته سومی که مرا به این سمت سوق داد، بچگی خودم بود. تا جایی که به خاطر دارم، در بچگی هیچ‌کس به من نمی‌گفت چه کاری را انجام دهم یا چه کاری را انجام ندهم. نمی‌گفت چه چیزی را بخوانم و وارد چه رشته‌ای بشوم، هرچند به ادامه تحصیل من علاقه داشتند. با اینکه پدرم بضاعت مالی بالایی نداشت، ولی گفته بود تا هر جایی که شما بخواهی درس بخوانی، من شما را پشتیبانی می‌کنم، ولی هیچ‌وقت کسی به من نگفته بود که امروز امتحان داشتی، امتحانت چطور شد و چه نمره‌ای گرفتی. در این موارد کسی با من کاری نداشت.

ولی به معنای واقعی رها بودیم!

رهابودن یعنی خارج از کنترل بودن. یعنی آن چیزی که ذات و انگیزه ما می‌گوید. ما دنبال آن هستیم و بودیم.

به تعبیری، این رهابودن به معنای «حکومت‌نشدن» است. ما خیلی بر بچه‌های خود حکومت می‌کنیم. بچه‌های امروزی علی‌رغم اینکه همه چیز دارند، اما از زندگی حظی نمی‌برند و خوشبختی، گمشده آنهاست.

به نظر من بدبخت‌ترین بچه‌ها، بچه‌های امروز هستند؛ برای اینکه همه عوامل مادی برای رفاه آنها فراهم شده است، ولی آن عنصر اصلی که بچه‌ها به آن نیاز دارند و همان «رهایی» است، از آنها گرفته شده است. به هر صورت یکی از آن مواردی که مرا کمک می‌کرد، بچگی خودم بود. یکی دیگر از این انگیزه‌ها، نگاهی بود که خودم به کودک داشتم. به یاد ندارم که هیچ‌وقت به بچه‌های خودم گفته باشم درس و مشق شما چه شد و چه رشته‌ای را انتخاب کرده‌اید و چرا وارد این دانشکده شده‌اید. آنها تاکنون هر کاری را که خودشان دوست داشته‌اند، انجام داده‌اند.

بنابراین می‌توانیم بگوییم که شما نگران زیست‌بوم، طبیعت، آب، محیط طبیعی و... بودید و آن را مورد بررسی قرار دادید. از آموزش دانشگاهی دانشجویان چیزی دستگیر شما نشد و به سمت مراحل پایین‌تر رشد آمدید و از بچه‌های المپیاد و دبیرستان‌های خاص هم گذشتید و آمدید میان کودکان دوره پیش از آموزش رسمی. آیا منظورتان از کودکی همان دوره پیچیده و بااهمیت سه هزار روز اول زندگی آدمی است؟

بله، من وارد این مسیر شدم برای اینکه بچه‌ها را عاشق طبیعت کنم؛ چون می‌دانستم اگر عشقی بخواهد صورت بگیرد، در همان دوران کودکی است. ولی بعد دیدم فقط طبیعت و محیط زیست نیست که در خطر است، بلکه همه چیز در خطر است. من دیدم ادب و هنر و جامعه، همگی در خطر هستند.

چه زمانی این تغییر نگاه در شما اتفاق افتاد؟

فکر می‌کنم زمانی بود که سراغ بچه‌ها رفته بودم. حدودا سال‌های ۱۳۸۸-۱۳۸۹ بود.

شما آمده بودید بچه‌ها را دعوت کنید و آنها را از یادگیری برای حفظ محیط زیست ببرید به سمت یادگیری از محیط زیست و در محیط زیست.

دیدم بچه‌ها که به طبیعت نمی‌روند؛ مگر چند نفر از آنها می‌روند تخت جمشید یا آرامگاه فردوسی را ببینند؟ آنها با هیچ‌چیزی آشنا نیستند. فقط محفوظاتی در سر کلاس‌ها به آنها داده می‌شود. این محفوظات را به ما نیز می‌دادند؛ اما ما رها بودیم، حالا اطلاعاتی را هم به ما می‌دادند که حفظ کنیم. ما مدرسه را خیلی جدی نمی‌گرفتیم. چهار، پنج ساعت در مدرسه بودیم و بعد از آن بیرون می‌آمدیم و تحت تأثیر طبیعت، جامعه و فرهنگ بودیم؛ اما این بچه‌های بیچاره هیچ‌کدام از اینها را ندارند. من کودکی را در دوره ابتدایی در تهران می‌شناسم که روزانه ۱۹ ساعت در سر کلاس‌های متعدد وقت می‌گذراند. این کودک اصلا وقتی ندارد که از محیط و فرهنگ خود چیزی بداند.

ادامه در صفحه ۷

جدول ۵۳۶۶ طراح: بیژن کورانی

افقی:

۱- گرایش به پدیده‌های نو و سبک‌ها و معیارهای نوین- سزاوار و مستحق ۲- داخل- هر بخش آموزشی دانشگاه در یک رشته- مرکز شهرستان تنگستان ۳- پیشوندی برای شمارش اتم‌ها در شیمی- رستنی- پناه‌بردن ۴- محله صدمیدان شمال شرق تهران- از شرکت‌های خودروساز آلمانی- ریشه ۵- تغییر و دگرگونی- رهبر- فرزند عرب ۶- مدتی که زن پس از فوت شوهر حق ازدواج ندارد- جوانمردی- دستور کار ۷- حرف همراهی- مصیبت‌ها- پسر گودرز در شاهنامه ۸- خرامنده- ناسزا- نامه کوتاه ۹- زاپاس- ماه میلادی ۲۸روزه- گریز حیوان ۱۰- داستانی نوشته جک لندن- بدون آستر- مأمور تقسیم آب ۱۱- سرپرست- از شیرینی‌های سنتی تبریز- ریاست ۱۲- عضو رونده- میوه‌ای شیرین و آبدار- آگاهانه ۱۳- رمانی ایرانی نوشته نرگس عبدی- افسرده- برجسته و ممتاز ۱۴- غلاف فشنگ بی‌سرب و باروت- چوب مسطح برای معاینه دهان و حلق- تپه کوچک ۱۵- قدیمی- میوه پرطرفدار تابستانی

عمودی:

۱- ابزاری برای سوراخ‌کردن- پرستش- دریچه باز و بسته کردن سیلندرهای خودرو ۲- مرکز شهرستان گچساران در کهگیلویه‌وبویراحمد- برخی از این آب ماهی می‌گیرند! ۳- متولدشده- جریان متناوب برق- یک نفر ۴- فقر و بی‌چیزی- زندانی- پاکیزه ۵- حرف انتخاب- نوعی پارچه با الیاف طبیعی- طرز عمل ۶- نوعی نان تنوری- علامت جذر در ریاضی- خواهر کوچک‌تر خانواده برونته ۷- راه و روش- معادل فارسی کمپین- شور و غوغا ۸- فیلمی به کارگردانی پل گرینگرس و بازی تام هنکس ۹- بی‌خبر از خود- تأیید خارجی- تقویت امواج الکتریکی ۱۰- یک و دو- نویسنده فرانسوی رمان مرگ کسب‌وکار من است- سهل و ساده ۱۱- ایما- پدر عمار- چوب خوشبو ۱۲- شیفته و شیدا- سنگ‌قپان- نوعی ماهی مرغوب جنوب ۱۳- سمت‌وسو- یار عذرا- دادوستد ۱۴- از جاذبه‌های گردشگری لیسبون که قصری در میان دریاست- کنایه از زحمت بسیار کشیدن است ۱۵- تتمه حساب- یار همایون- انعام، پاداش

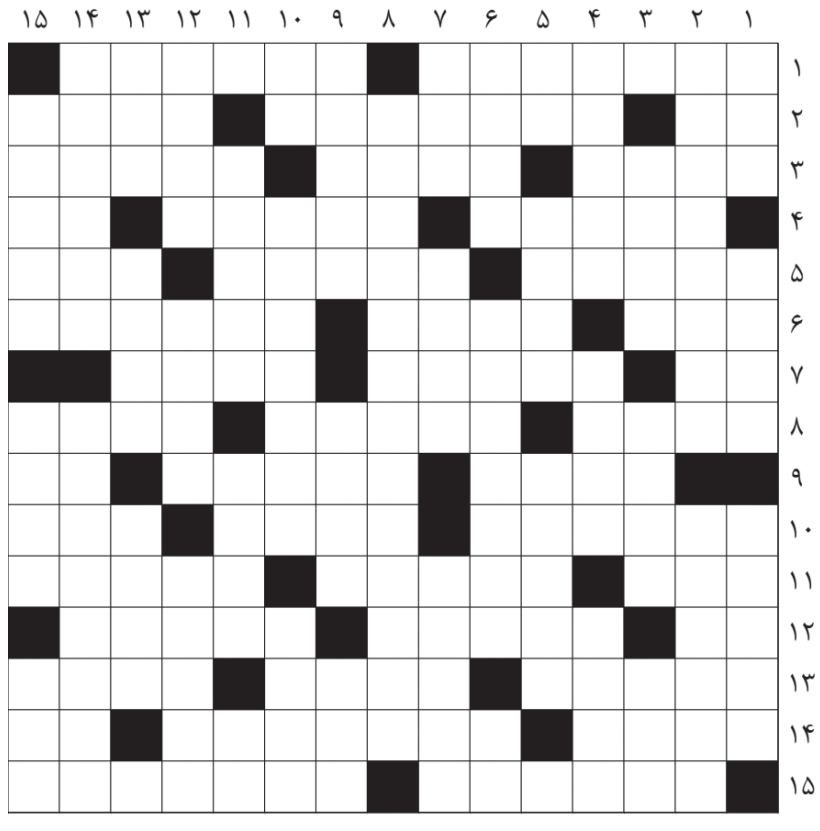

حل سودوکو ۴۳۶۱

۴	۷	۲	۵	۳	۶	۸	۱	۹
۱	۹	۵	۸	۴	۷	۳	۶	۲
۸	۶	۳	۹	۲	۱	۷	۴	۵
۵	۱	۴	۷	۶	۲	۹	۸	۳
۷	۲	۹	۳	۱	۸	۴	۵	۶
۶	۳	۸	۴	۵	۹	۱	۲	۷
۹	۵	۱	۶	۸	۳	۲	۷	۴
۲	۴	۷	۱	۹	۵	۶	۳	۸
۳	۸	۶	۲	۷	۴	۵	۹	۱

۶	۸	۵	۴	۲	۱	۹	۷	۳
۱	۲	۳	۹	۵	۷	۴	۸	۶
۷	۹	۴	۳	۸	۶	۱	۲	۵
۸	۱	۲	۷	۴	۳	۶	۵	۹
۳	۴	۹	۸	۶	۵	۷	۱	۲
۵	۶	۷	۲	۱	۹	۳	۴	۸
۴	۵	۱	۶	۹	۸	۲	۳	۷
۹	۳	۸	۱	۷	۲	۵	۶	۴
۲	۷	۶	۵	۳	۴	۸	۹	۱

حل جدول ۵۳۶۵

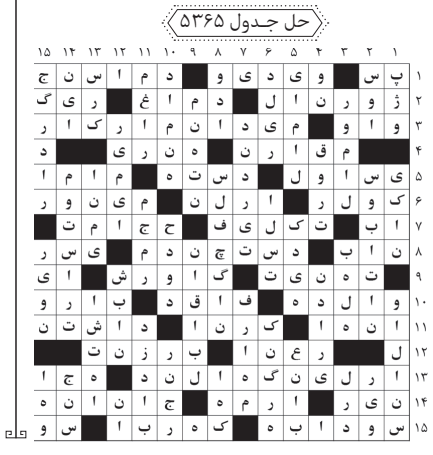

سودوکو سخت ۴۳۶۲

زمان پیشنهادی: ۴۰ دقیقه

قانون‌های حل جدول سودوکو

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	۴	۱			۳			
۹	۲		۱			۴		
				۴				۵
	۷				۸	۶		
۴		۸				۳		۲
		۶	۳				۷	
۷				۹				
		۲			۵		۴	۸
			۴			۵	۶	

سودوکو ساده ۴۳۶۲

زمان پیشنهادی: ۲۰ دقیقه

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

				۷				
	۹	۶	۴	۲				۳
	۵		۶	۳		۲		۱
			۱	۸			۳	۹
۴		۹	۷		۳	۸		۲
۲	۸			۵	۴			
۵		۸		۱	۶		۲	
۶				۹	۵	۱	۸	
				۴				